

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه بحث رؤیت :

فرقه‌های مختلف اسلامی در مورد رؤیت نظرات مختلف داده‌اند. در مورد قرآن هم آیاتی است که ظواهر مختلفی دارد. در بعضی از آیات، لقاء الهی را در آخرت اثبات شده و در بعضی از آیات رؤیت را نفی می‌کند. مثلاً **حضرت موسی** (ع) وقتی که به خدا گفت: خدایا! خودت را به من نشان بده. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید. رؤیت را نفی می‌کند. این نکته را نیز عرض کنم که در بعضی از روایات لقاء به معنی حضور در قیامت معرفی شده نه به معنای رؤیت؛ در هیچ کجای قرآن، رؤیت خدا اثبات نشده است. کلمه رؤیت نیامده است. در آن آیه سوره اعراف که عرض کردم، رؤیت نفی شده است. «...»

«...»؛ گفت: هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا

خواهی دید. اما لقاء اثبات شده است. در بعضی از روایات هم آمده که لقاء خدا به معنای حضور در قیامت و حاضر شدن در محضر الهی است بدون اینکه رؤیتی به معنای مورد نظر در کار باشد. روایات هم به همین سیاق مختلفند. در بعضی از روایات رؤیت اثبات شده است. مثل روایت ذعلب یمانی که در نهج البلاغه است که ذعلب به **امیرالمؤمنین** (ع) عرض کرد: یا علی! خدا را دیده‌ای؟ فرمود: چگونه ندیده‌ام کسی که او را می‌پرستم. در بعضی از روایات نفی شده است. البته نفی رؤیت مادی. جمع این روایات و جمع این آیات به این است که بگوییم، رؤیت با چشم محال است. بحثی داریم بعنوان تعارض در ادله. تعارض در آیات قرآن به هیچ وجه وجود ندارد، مگر به صورت ناسخ و منسوخ یا به صورت عام و خاص یا به صورت مطلق و مقید. آیه‌ای مطلق است و آیه‌ی دیگر مقید؛ تعارضشان تعارض ظاهری است. مطلق حمل بر مقید می‌شود؛ یا آیه‌ای است ناسخ است و آیه‌ای منسوخ؛ تعارضشان تعارض ظاهری است که منسوخ حمل بر ناسخ می‌شود. یا آیه‌ای عام است و آیه‌ای خاص. تعارضشان ظاهر است، عام حمل بر خاص می‌شود. (که ما این‌ها را قبلاً گفتیم).

اما این که در قرآن بین دو آیه تعارض واقعی داشته باشند، این مطلب که محال است و وجود ندارد؛ چون کلام خدا است. تعارض از روی جهل ناشی می‌شود. و در ذات اقدس الهی جهل راه ندارد. در روایات تعارض است. گاهی وقت‌ها از نسخ ناسخ و منسوخ. (چون در روایت هم روایات ناسخ و هم منسوخ داریم) از نسخ عام و خاص، از نسخ مطلق و مقید است. گاهی وقت‌ها تعارضشان به خاطر این است که روایتی در یک جا از روی تقیه بیان شده است؛ در یک جایی حکم واقعی بیان شده، تعارض ظاهری پیدا می‌شود. گاهی وقت‌ها قابل جمع است؛ تعارض ظاهری است؛ گاهی وقت‌ها تعارض واقعی است. یعنی به این معنا که یک شخصی آمده حدیثی را اشتباهی یا بد نقل کرده و یا خدای نکرده جعل کرده، چیزی را به امام افترا بسته و تعارض پیدا شده است. پس تعارض اسباب دارد. معمولاً شیوه بزرگان این است که ببینند علل تعارض چیست. معمولاً تعارض‌هایی که در میان روایات و ظواهر آیات قرآن دیده می‌شود قابل جمع است. یعنی ما می‌توانیم راه جمعی پیدا کنیم و بگوییم منظور این حدیث، این قسمت کار است، و حدیث دیگر هم منظورش آن قسمت کار است. مثلاً بعضی از روایات می‌گویند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ...»؛ **دین خدا با عقل‌ها به دست نمی‌آید.** روایت دیگر می‌فرماید: **دورترین چیز از عقل مردم دین خداست.**^۳ یک دسته روایات دیگر می‌گویند که عقل حجت باطنی است؛ همانطور که پیامبران و ائمه حجت ظاهری هستند، عقل همان چیزی است که خدا با آن پرستیده می‌شود. می‌بینید که یک دسته از روایات عقل را نفی و یک دسته از روایات عقل را به میدان می‌کشند. هر دو هم درست است. آن دسته از روایاتی که عقل را نفی می‌کنند، مربوط به آن قسمت‌هایی از دین که عقل در آنها راهی ندارد. (من بحث‌هایم را قبلاً گفتم یادتان باشد در دسته‌بندیها گفتیم اگر مراجعه کنید) آن روایاتی که عقل را تأیید می‌کنند در پذیرش اصل دین و آن جایگاه‌هایی که عقل حکم نافذ دارد و مقدم بر شرع است. که همان «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» در آن

۱- اعراف آیه ۱۴۳

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۱۲ - نشر مؤسسه آل البیت - قم - ۱۴۰۸ قمری

۳- اصول مظهر - مبحث مستقلات عقلیه

صدق می‌کند و هیچ تعارضی هم وجود ندارد. همانطور در بحث رؤیت. آن روایات و آیاتی که رؤیت را نفی می‌کند، رؤیت با چشم مادی است که این امکان ندارد؛ دلیلش را هم گفتیم. آن روایات و آیاتی که رؤیت و لقاء الهی را اثبات می‌کنند، راجع به رؤیت با غیر از چشم است؛ با حقیقت ایمان است. یک مشاهده و شهود بی‌واسطه‌ای است به مراتب قوی‌تر و عالی‌تر از چشم، اما غیر مادی. چون خدا مادی نیست. پس لقاء الهی اثبات می‌شود و آن فرقه‌هایی که معتقدند می‌شود خدا را در روز قیامت دید مثل اینکه ماه را در آسمان می‌بینیم، این عین گمراهی است. و خلاف شیوه توحیدی است. یک نکته هم که گفتیم این که لذت لقاء الهی و دیدار خدا از همه لذت‌ها بالاتر است به طوریکه خداوند مجازات محرومیت از دیدار خود را بالاتر از دوزخ شمرده و در قرآن به صورت تلویحی بدان اشاره کرده است. فرموده است: «*»

این‌ها در روز قیامت از دیدار خدا محروم هستند. بعد هم در در دوزخ می‌افتند. «ثم» را برای تراخی آورده است. علامه می‌گویند، معنایش این است که مرتبه بعدی، عذاب دوزخ است. مرتبه بالاتر عذاب، محرومیت از لقاء است. حالا چرا احساس نمی‌کنیم؟ چون ما هیچ وقت چشممان باز نشده، آن لذت را درک نکرده‌ایم، از فقدانش هم رنج نمی‌بریم. کما اینکه انسان‌ها همیشه اینگونه هستند. هر چیزی را که ندیده‌اند هرگز نمی‌خواهند؛ ولی وقتی به آن رسیدند دیگر قدرت جدا شدن از آن را ندارند. نمی‌توانند بدون آن زندگی کنند. دیدار خدا هم همینطور است.

بحث دعا در قرآن و روایات:

کلمه دعا به معنای خواندن، دعوت کردن و درخواست کردن است. مراد از دعا یعنی درخواست کردن از خدا؛ چیزی از خدا خواستن.

جایگاه دعا و ضرورت دعا در زندگی انسان (در آیات قرآن و روایات): قرآن می‌فرماید: «»

« بگو ای پیامبر! اگر دعای شما نبود خدای من به شما چه اعتنایی می‌کرد، شما (آیات خدا و

پیامبران را) تکذیب کردید، و (این عمل) دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد. «» عرب وقتی می‌خواهد بگوید یک شیئی است که کسی به آن توجهی ندارد و یا ارزشی در چشم کسی ندارد، می‌گوید: «هَذَا شَيْءٌ لَا يَعْزُبُ بِهٍ»، این یک چیز بی‌ارزشی است؛ چیزی است که کسی به آن توجهی نمی‌کند. مثلاً اگر یک ده تومانی در پیاده‌رو افتاده باشد؛ یا یک درب نوشابه؛ چه کسی برایش ارزش قائل است؟! این را عرب می‌گوید: «هَذَا شَيْءٌ لَا يَعْزُبُ بِهٍ». چیزی است که بدان اعتنایی نمی‌شود. ببینید لحن قرآن را: «»

کرد. بگو چه ارزشی پیش خدا داشتید اگر دعای شما نبود؟! مفهوم آن چیست؟ یعنی اگر دعا نخوانید، پیش خدا هیچ ارزشی ندارید. هیچ چیز دیگر هم نفرمود. نفرمود اگر روزه نشوید، اگر صدقه ندهید، اگر راستگو نباشید، دعا را محور قرار داد. چند نکته در اینجا است. یکی معلوم می‌شود که بدون دعا انسان نزد خدا اصلاً مهم نیست؛ ارزشی پیش خدا ندارد. ثانیاً همه کارهای خوب و همه ارزش‌های دیگر با بودن دعا موجودیت دارد. اگر دعا نبود، آنها هم نیستند. اگر انسان دعا و توجه به خدا در او نباشد، کارهای خوب دیگر هم از دستش نمی‌آید. جالب‌تر این است که آخر آیه، مقابل دعا را تکذیب می‌گذارد. «» این نقطه

مقابل دعا است. آن کسی که ارتباطش با خدا قطع شد یا دور شد یا کم شد، دارد به دره مخوف و پرتگاه وحشتناک تکذیب خدا نزدیک می‌شود. اینجا می‌فرماید: «»

«، آن طرف هم می‌گوید: «» یعنی از دعا دور شده‌اید.

دعا مرز بین شقاوت و سعادت است. یعنی یا دعاخوان هستید و پیش خدا ارزش دارید و یا مکذب و تکذیب کننده‌اید. این مرز را خدا این جا گذاشته است. آیه دیگر در قرآن می‌فرماید: «...»

«^۲؛ آنان که از عبادت من استکبار می‌کنند، به زودی با خواری وارد

دوزخ خواهند شد. علامه طباطبایی^(۶) فرموده‌اند که در این آیه کریمه، دعا را گذاشته است در مقابل استکبار؛ یعنی یا دعاخوان هستید و یا مستکبرید. استکبار یعنی در مقابل خدا بزرگی کردن، خودی قائل بودن، منم منم کردن، مثل شیطان. آنهایی که استکبار بورزند جایشان در دوزخ است، آن هم دوزخ با عذاب مهین و عذاب خوارکننده. نکته دیگری که علامه فرمودند که خیلی در این آیه جالب است این است که می‌فرمایند: شرک با عبادت جمع می‌شود. آیات بسیاری از قرآن گواه این مطلب است (آیاتی که ما را نهی می‌کند از شرک در عبادت). شرک با همه پستی و با همه دنائتش ممکن است با عبادت خدا جمع شود. «...»

«^۳؛ هر کس دیدار خدا را انتظار دارد، باید کار نیک انجام

دهد و در عبادت خدا کسی را شریک قرار ندهد. آیاتی وجود دارد که ما را نهی می‌کند از شرک در عبادت. دلیل این است که می‌شود در عبادت شریک قرار داد، عبادت خدا را با عبادت غیرخدا جمع کرد. مشرکان قربانی می‌آوردند، می‌گفتند: «...»

«...»^۴؛ این مال خدا، این هم سهم شرکاء. اما استکبار با عبادت مخلوط نمی‌شود؛ تضاد کامل

دارد. یک وقتی یک چیزی با چیز دیگری تخالف دارد، با هم ممکن است جمع شوند؛ مثلاً شیرینی و سیاهی، دو چیز متخالف هستند اما در انگور سیاه جمع می‌شوند. با این که سیاهی غیر از شیرینی است. ولی مثلاً سردی و داغی هیچ وقت در یک شیء واحد جمع نمی‌شود. این دو ضد هستند. اجتماع ضدین محال است. دو چیز متضاد نمی‌توانند در یک چیز جمع شوند. استکبار و عبادت، استکبار و دعا دو شیء متضاد هستند. شرک و عبادت متخالف هستند، ممکن است جمع شوند. اما عبادت و استکبار متضاد هستند، محال است جمع شوند! نمی‌شود بگوییم در اینجا هم استکبار وجود دارد و هم عبادت. اصلاً عبودیت یعنی نبودن استکبار. استکبار یعنی چه؟ یعنی نبودن عبودیت. اگر استکبار معنایش نبودن عبودیت باشد چطور می‌خواهد با بودن عبودیت همراه باشد؟! اگر عبودیت معنایش نبودن استکبار است چطور می‌خواهد با بودن استکبار همراه باشد؟! قرآن کریم در اینجا دعا را نقطه مقابل استکبار گذاشته است. اهمیت دعا را در اینجا می‌توان فهمید. «...»

«^۵؛ نکته دیگر در اینجا، امر به دعا شده است «**دعونی**» یعنی چه؟ مثلاً شخصی به ما وعده

دهد که اگر پولی خواستید به شما خواهیم پرداخت. اگر رفتیم گفتیم: ده هزار تومان به ما بده! گفت: ندارم. می‌گوییم: شما گفتید از من بخواهید. آیا می‌تواند این طوری حجت بیاورد و بگوید: من فقط گفتم از من بخواهید، دیگر نگفتم که به شما می‌دهم، نگفتم به خواسته‌تان هم جواب مثبت می‌دهم. می‌تواند این حرف را بزند؟! خدا می‌تواند بگوید: بنده! من فقط گفتم دعا کن، بخواه؛ دیگر قول ندادم که حتماً خواسته تو را هم اجابت می‌کنم. اصلاً این منطقی نیست. « یعنی تضمین استجابت.

بخواه، یعنی تضمین پاسخ. در دعای ابوحمزه، **امام سجاد**^(ع) به همین نکته اشاره می‌کنند فرمودند: خدایا! تو کریمتر از آن هستی که خلق را دعوت کنی به درخواست از خودت و بعد وقتی چیزی از تو خواستند پاسخشان ندهی. یک شخصی به شما بگوید: آقا! امشب بیا خانه ما مهمانی. وقتی می‌روید، هر چه در می‌زنید، کسی در را باز نکند. این خلاف کرم نیست؟! جالب این است که به « اکتفا نکرده است؛ اگر » « تنها بود برای این مطلب کافی بود؛ لکن پس از آن فرموده »

۱- غافر آیه ۶۰

۲- همان

۳- کهف آیه ۱۱۰

۴- انعام آیه ۱۳۶

۵- غافر آیه ۶۰

پاسختان را هم می‌دهم. یعنی روی پاسخ می‌دهم هم تأکید کرده است. این جا یک اشکالی پیش می‌آید؛ می‌گویید: پس حبس دعا برای چیست؟ روایات بسیاری داریم در مورد این که دعای یک عده‌ای حبس می‌شود. (انشالله ما جواب این اشکال را خواهیم داد و این که چرا دعای انسان مستجاب نمی‌شود و آیا تعارضی با این آیه دارد، آیا خدا به وعده‌اش وفا نکرده است؟) یک روایتی داریم می‌خواهیم تحلیل کنیم، ببینم این روایت از امام رضا^(ع) درست است یا نیست. «الدُّعَا أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛ دعا از قرآن خواندن افضل است. شما این را قبول دارید؟ یک دلیل روشن! آیه...»

« این خودش قرآن است. همین آیه را اگر بخواهیم به آن عمل کنیم، چه کار می‌کنیم؟ دعا می‌کنیم. پس عمل به این آیه این است که بنشینیم و دعا کنیم. حالا عمل به این آیه افضل است یا خواندن آیه؟ پس دعا عمل به قرآن است و همانطور که عمل به قرآن از تلاوت قرآن افضل است پس دعا هم افضل است بر تلاوت قرآن. اگر از شما بپرسند، عمل به قرآن افضل است یا تلاوت قرآن؟ فوراً می‌گویید: عمل افضل است. یک کسی بنشیند بگوید: «

...»؛ ای مؤمنان از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که

بعضی از گمانها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند. یا عمل کند به مضمون آیه، کدام افضل هستند؟ آن کسی که عمل می‌کند افضل است. همینطور اگر کسی بیاید و فقط بنشیند بخواند: «...» اما دعا نکند، و یکی هم دعا بخواند؛ کدام افضل هستند؟ دعاخوان. پس دعا از تلاوت قرآن مقامش،

مقام بالاتری است. چون دعا خواندن عمل به قرآن است، قرآن خواندن، تلاوت قرآن است. عمل از تلاوت بالاتر است. این حدیث درست است. یکی آمد پیش من و گفت: چگونه ممکن است دعا افضل باشد؟ گفتیم: دقت کن! حدیث نگفته است: الدُّعَا أَفْضَلُ مِنَ الْقُرْآنِ؛ دعا از قرآن بهتر است؛ هیچ چیز از خود قرآن بهتر و بالاتر نیست. فرموده است دعا افضل از تلاوت قرآن است. می‌خواهد بگوید، شما اگر دعا بخوانید بهتر از آن است که قرآن بخوانید؛ چون در این دعا که می‌خوانید دارید به قرآن عمل می‌کنید؛ اگر چه خواندن قرآن هم ثواب دارد و مقدمه عمل کردن به قرآن است. آیه دیگر این آیه شریفه است: «

...» هرگاه بندگان من از من سؤال کنند من خیلی نزدیک هستم، «...» دعا؛ «...»

دعاکننده را وقتی که من را بخواند استجاب می‌کنم، (باز اینجا تضمین استجاب است) «...»؛ پس باید مرا اجابت کند. منظورش این است که باید وقتی که من مردم را دعوت می‌کنم به دعا، به دعا رو آورند، این جا هم اسم مؤمنین را نیاورده است، گفته است «عبادی»، چون کلمه عباد و یا عبد، خصوصاً عباد در قرآن دو گونه استفاده شده است. یکی برای کسانی که خدا را بندگی می‌کنند، به معنای خاص گفته است و یکی هم برای مطلق بندگان، چه آدم‌های خوب و چه آدم‌های بد. مثلاً در سوره اسراء به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «

«؛ هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان شرور خود را بر ضدّ شما می‌انگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه‌ها را جستجو می‌کنند. این بندگان که آدم‌های خوبی نبودند؛ آدم‌های آدم‌کش غارتگر خونریز که آدم خوبی نیست. ولی می‌بینم که قرآن برای آنها کلمه عباد را آورده است. «

۱- مستدرک الوسائل (پیشین) ج ۵ ص ۳۳ (در این رابطه دهها روایت آمده که همگی شاهدند دعا از تلاوت قرآن افضل است و در بعضی از آنها امام سه بار به خدا قسم یاد کرده است)

۲- حجرات آیه ۱۲

۳- بقره آیه ۱۸۶

۴- اسراء آیه ۵

...»^۱؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید. اینها چه کسی هستند؟ گناهکاران. اما خداوند اسم‌شان را

عباد گذاشته است. در بعضی جاهای دیگر کلمه عباد را برای خوبان و اولیاء آورده است. » «؛ تو بیا داخل

بندگان من. مگر عبد خودش به معنای عام، جزء عباد نیست؟! این چه عبادی است که خارج است باید داخل شود؟ این عباد خاص را می‌گوید. آخر بعضی از مفسرین در اینجا به اشتباهات عمیقی افتاده‌اند؛ فکر کردند کلمه عباد به معنای اولیاء خاص خدا و همه جا این طور استفاده شده است؛ لذا در این آیه سوره اسراء این طوری تفسیر کردند، گفتند: یعنی خدا یکی از پیامبران را برانگیخت تا لشکرکشی کند و بنی‌اسرائیل را مجازات کند. علامه به انکار کردند. گفتند: اولاً این حرفی که شما می‌زنید در قرآن خلاف آن آمده است؛ کلمه عباد را برای غیر اولیا و غیر انسان‌های خوب هم به کار برده است. وانگهی کدام پیغمبر می‌آید برود در کشوری ولو آدم‌هایش هم بد باشند؛ بزند مردم را قتل عام کند؛ مردم شهرها را بکشد؟! در این آیه » «

(چون آیات بعد از آیات ماه رمضان است)؛ در این آیه نگفته است «وَ إِذَا سَأَلَكَ الْمُؤْمِنُونَ عَنِّي»؛ اگر مؤمنان از من سؤال کردند؛ ما قرینه داریم که مراد از عباد، همه بندگان است؛ اعم از مؤمن و غیرمؤمن. و این عمومیت دعا را می‌رساند که دعا باید همگانی باشد. اگر بنده غیرمؤمن هم آمد از ما سؤال کرد، نگوییم تو یهودی هستی، تو اول مسلمان شو بعد برو دعا بخوان؛ این دعا به درد تو نمی‌خورد. این منطق درستی نیست. خود قرآن غیرمسلمین را به دعا دعوت می‌کند. به آیاتش می‌رسیم. زمانی خاطرات جنگ‌های صلیبی را می‌خواندم. مسلمانان در جنگ یک ابزار جنگی اختراع کرده بودند؛ خیلی سلاح مؤثری بود. (در جنگ‌های صلیبی شمال آفریقا، چون شمال آفریقا مسلمانان با مسیحیان بیزانس، مسیحیان اروپایی درگیر بودند. این‌ها از طریق دریای مدیترانه و اسپانیا وارد آفریقا می‌شدند و با مسلمانان می‌جنگیدند. همیشه درگیر بودند، به سرزمین‌های اسلامی حمله می‌کردند. مسلمانان سلاحی داشتند به نام سلاح آتش یونانی) شبیه منجنیق بوده، و پرت می‌کردند به طرف اردوگاه دشمن و خیمه‌هاشان آتش می‌گرفته؛ زندگیشان به آتش کشیده می‌شده است. این خاطرات را از قول فرمانده صلیبیان آورده و می‌گوید: وقتی مسلمانان شروع می‌کردند به ریختن آتش یونانی روی ما، دیگر هیچ کاری از دستمان بر نمی‌آمد. گاهی می‌دیدیم به چشم خودمان که افرادمان در آتش زنده می‌سوختند. ابزارمان و اسبابمان می‌سوخت؛ تنها کاری که مؤثر بود و ما انجام می‌دادیم و از شر آن آتش حفظ می‌شدیم، این بود که به محض اینکه مسلمانان شروع به ریختن آتش می‌کردند، همه می‌افتادیم به سجده و دعا می‌کردیم و از خدا می‌خواستیم که این آتش را از ما دور کند و این آتش هیچ تأثیری بر ما نمی‌کرد.

بحث دعا چیزی نیست که اختصاص به جماعت مؤمنین داشته باشد و اگر غیرمسلمانی آمد و از ما سؤال کرد که حالا اگر ما بخواهیم دعا کنیم، چطوری باید دعا کنیم؛ بگوییم: تو برو گم شو! تو دیگر کافری! دعا برای کافر چه فایده دارد؟! اتفاقاً دعا برای کافر هم فایده دارد. دعا یک راه نزدیکی است به خدا. «الدُّعَاءُ مَحُّ الْعِبَادَةِ»^۲؛ اگر عبادت را یک پیکر انسانی تصویر کنید، مخ و محتوایش دعا است. چون در حالت دعا بیشترین تجلی عبودیت وجود دارد و اصلاً عبادت یعنی تجلی عبودیت. شما کدام حالت را سراغ دارید که انسان بیش از حالت دعا نشان دهد که من بنده دیگری هستم؟! من خودم نیستم. در کدام حالت سراغ دارید؟! این حالت بیشتر در دعا تجلی دارد. به خاطر این است که قرآن عدم دعا را استکبار معنا کرده است. » « این

را یاد بگیرید. ببینید! رحمت خدا چقدر وسیع است که بحث عبادی را مطرح کرده است؛ نگفته است «سَأَلَ الْمُؤْمِنُونَ»؛

«؛ من نزدیکم. ...» « باز هم تضمین اجابت. » «؛ هنگامی که دعاکننده مرا می‌خواند من اجابت

می‌کنم. ...» «؛ پس باید مرا اجابت کند. یعنی من وقتی مردم را دعوت می‌کنم به دعا باید بیایند و دعا کنند.

...» «؛ و به من ایمان بیاورند. این ایمان به معنای اطمینان است؛ البته ممکن است ایمان به معنای اصطلاحی هم

۱- زمر آیه ۵۳

۲- فجر آیه ۲۹

۳- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷- نشر مؤسسه آل البیت - قم - ۱۴۰۸

معنا کنیم؛ اما ایمان در چند جای قرآن به معنای پذیرش و اطمینان به کار رفته است. اصل معنای لغوی آن هم به معنای پذیرش است. من به شما ایمان آوردم؛ یعنی شما را پیغمبر می‌دانم؟! یعنی قبولتان دارم. در سوره براءت در مورد پیغمبر (ص) می‌فرماید: «...»

یعنی آنها را تکذیب نمی‌کند؛ نمی‌گوید، دروغ می‌گویید. اگر مؤمنی به چیزی شهادت داد یا حرفی زد، پیغمبر اخلاقی این نیست که بگوید تو دروغ می‌گویی، ثابت کن! «...» «...» «...» باید به من اعتماد کنند. وقتی من می‌گویم:

اجابت می‌کنم، مطمئن باشند من اجابت می‌کنم. «...» «...» راه رشد این است. راه کمال این است. در این آیه (آیه

۱۸۶ بقره) هفت ضمیر متکلم وحده وجود دارد. ۱- ۲- ۳- ۴- (اجابت می‌کنم) ۵- ،

(هنگامی که من را بخوانند) ۶- (باید اجابت کنند)، ۷- ، (باید به من ایمان بیاورند). هفت بار خداوند

فرموده است: خودم خودم... آیه عجیبی است! در هیچ کجای قرآن به این سبک و سیاق آیه‌ای نداریم، که خداوند در نصف خط هفت بار گفته باشد: خودم. این مقام دعاست. این مقامی است که هرگاه بنده در آن مقام نشست خیلی به خدا نزدیک میشود.

«...» «...» من خیلی نزدیک هستم. این یعنی با خدا بی‌واسطه عبادت کردن؛ بدون حائل و حجاب خدا را عبادت کردن.

شاید سر اینکه خدا هفت مرتبه گفته است: خودم «...» «...» «...» به خاطر همین نکته باشد.

اسناد بیواسطه‌ی چند کلمه به ذات حق:

۱- کلمه عباد؛ گفته «...» «...» بندگانم. یکی اسناد اجابت «...» «...» من اجابت می‌کنم. حرفی از واسطه نیست. چون می‌دانید

اجابت دعوت خداوند، مستجاب شدن دعا هم واسطه دارد. گاهی شما دعا می‌کنید: خدایا! این دردم را شفا بده. بر می‌خورید به

یک پزشک حاذق و ایشان دارو به شما می‌دهد. اما خدا این جا حرف از واسطه نبرده است. «...» «...» خودم اجابت می‌کنم. ۲-

دعا، «...» «...» من را بخواند. که شرط اجابت خدا هم این است که انسان واقعاً خدا را بخواند.

در دعا دعوت از پایین‌ترین انسان‌ها است. من آیاتی را می‌خوانم «...» «...»؛

این مشرکین وقتی در کشتی سوار می‌شوند، (طوفانی می‌شود، خیال می‌کنند بنا است غرق شوند، دستشان به جای دیگری

نمی‌رسد)، مخلصانه خدا را می‌خوانند و دعا می‌کنند. «...» «...» خدا هم نجاتشان می‌دهد. یعنی چه؟ یعنی ای

بندگان من! حتی مشرک هم اگر خالصانه من را بخواند، من جوابش را می‌دهم. این چراغ سبز دادن است. می‌گوید: ما می‌دانیم

دوباره مشرک می‌شوند؛ جوابشان را دادیم، نجاتشان می‌دهیم، دوباره می‌روند مشرک می‌شوند. «...»

«...»؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق آنان را (بسوی

مقصد) حرکت می‌دهد و خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفان شدیدی می‌وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان

می‌کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می‌خوانند که اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از

سپاسگزاران خواهیم بود. معنایش این است که حتی اگر مشرک هم خدا را بخواند، خدا نمی‌گوید: چون تو فعلاً مشرکی اصلاً در

۱- توبه آیه ۶۱

۲- بقره آیه ۱۸۶

۳- عنکبوت آیه ۶۵

۴- یونس آیه ۲۲

خانه من نیا! من جوابت را نمی‌دهم. یا من به علم خدایی می‌دانم که تو بعد این استجابت که نجاتت دادم، دوباره مشرک می‌شوی؛ من جوابت نمی‌دهم؛ بلکه فرموده است: بیاپید. این که شاعر گفته است.

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ

این آمدن در خانه خدا دعوتی است عمومی و یک سری هم دارد. و این آیه‌ای که مرتب می‌خوانیم: «

...»، این در سوره نمل است؛ بخوانید! تمام آیات قبل و بعدش خطاب‌های تند به مشرکین است؛ این آیه هم

خطاب به مشرکین است. اول می‌پرسد: چه کسی است پروردگار آسمان‌های هفتگانه؟ بعد می‌فرماید: چه کسی است پروردگار عرش عظیم؟ بعد می‌گوید: چه کسی است پروردگار زمین؟ بعد می‌فرماید: چه کسی است که دعای شما را در موقع اضطرار اجابت می‌کند؟ «...»؛ یا چه کسی است که دعا را در موقع اضطرار اجابت می‌کند؟

بعد می‌گوید: یا چه کسی است که شما را در ظلمت‌های خشکی و دریا هدایت می‌کند؟ این خطاب به مشرکین است. یعنی ای مشرک! تو هم وقتی خدا را با اضطرار بخوانی، خدا جوابت می‌دهد. اگر جواب نمی‌داد منت گذاشتن معنا نداشت. آدم برای کاری که نکرده منت می‌گذارد؟! باز در سوره انعام می‌فرماید: «

بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ در حالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می‌خوانید؟ یعنی خدا به مشرکان جواب می‌دهد. چرا در دعا دعوت را از بالاترین‌ها شروع نکرد؟ نگفته است: «یا آئیهَا النَّبِیِّ اَدْعُوا رَبَّکَ» مثلاً، چرا از متقین شروع نکرد؟ چرا از انبیاء شروع نکرد؟ آمد پایین‌ترین‌ها را گرفت. ولی برعکس در استغفار از بالاترین‌ها شروع کرده است. به پیغمبر چهار پنج بار در قرآن دعوت کرده است: از گناهت استغفار کن! در حالیکه پیغمبر گناهی ندارد. در سوره حضرت رسول می‌فرماید: «...»

فرماید: «...» «...»؛ از خدا طلب مغفرت کن. «...»؛ پس (ای پیامبر) صبر و

شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار کن. این یعنی چه؟ چرا در استغفار از بالاترین شروع کرده است؟ در استغفار وقتی به مردم می‌گویی استغفار کن! می‌گویند: چه گناهی کردیم؟! آدم نکشتیم (خیال می‌کنند گناه یعنی آدم کشتن. همین چند قلم گناه شنیده و بقیه‌اش را هم بلد نیست). بد نکردیم، خلاف که نکردیم، مال یتیم نخوردیم، برای چه استغفار کنیم؟! در دعا وقتی می‌گوییم: بیا دعا بخوان! می‌گوید: ما که دیگر وضعمان خراب است، ما دعا کنیم، ما دیگر دلمان مرده؛ خدا دیگر جواب ما را نمی‌دهد. عده‌ای اینگونه هستند. به خاطر اینکه آن اولی پیش نیاید، خدا آمده و به بهترین انسان‌ها گفته است: استغفار کن! وقتی به او می‌گویی: استغفار کن! دیگر نتواند بگوید، من چه کرده‌ام؟! (من به یک شخصی گفتم: استغفار کن! گفت: چه گناهی کردم؟! گفتم: من نگفتم که گناه کردی، ولی خدا به پیغمبر هم فرموده: «

پیغمبر بالاتری؟! دیگر هیچ نگفت.) این منطق را برای این گذاشته‌اند. اما اگر آمدیم به کسی گفتیم: دعا کن! گفت: نه ما که دیگر اینقدر وضعمان خراب است، که دیگر دعا افافه نمی‌کند. می‌گوییم: صبر کن! خدا به مشرکین گفته دعا که کنید من جوابتان می‌دهم، تو که دیگر از مشرک بدتر نیستی. یک روزنه امید در دلش باز می‌شود؛ طمعش تحریک می‌شود. این روش قرآن است برای اینکه مردم مأیوس نشوند از رحمت الهی؛ حتی اگر مسیحی، زردشتی، دیدید دارد دعا می‌کند، نگویید: این بخورد به کمرت! این دعا به چه دردت می‌خورد! تو اول برو مسلمان شو! این کار را نکنید! اگر دیدید مسیحی یا زردشتی یا صابئین یک مکانی درست کردند و در آن مکان دارند خدا را می‌خوانند، اگر به آن مکان بی‌احترامی کنید، قطعاً گناهکار هستید. یک نفر بگوید: آقا!

۱- انعام آیه ۶۳

۲- محمد آیه ۱۹

۳- نصر آیه ۳

۴- غافر آیه ۵۵

این معبد زردشتیان است برویم یک مشت آشغال بریزیم در آن. از نظر قرآن این گناه بزرگی است! مقدس است. چرا مقدس است؟ چون در این مکان نام خدا برده می‌شود. بگویید: این حرف را از خودت درآوردی؟! این که خیلی دارد به غیرت دینی ما برمی‌خورد. می‌گوییم: صبر کنید! قرآن را حکم می‌کنیم. قرآن کریم می‌فرماید: «...»؛ اگر

خداوند به واسطه بعضی از بندگان شر بعضی از بندگان دیگر را دفع نکند، «...»

«^۱؛ (این‌ها اسم معابد فرقه‌های مختلف است. مساجد اسم معبد مسلمین است. بیع، صلوات، صوامع اسم

معابد دیگران است) دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد. از این آیه چه می‌فهمید؟ ۱- از نظر قرآن هر جا نام خدا به یگانگی برده شود و خدا خوانده شود و دعا شود، قداست دارد. ۲- خدا از این‌ها دفاع می‌کند؛ از اصل موجودیت این‌ها دفاع می‌کند. اگر فردی مسیحی باشد، بهتر از مشرک است. ما در بحث‌های قبلی گفتیم خدا به مشرکین گفته است: شما امان ندارید. اصلاً شما امنیت در جامعه اسلامی ندارید؛ محارب هستید؛ تکلیف محارب هم روشن است. اما به اهل کتاب این حرف را نزده است. با این که مسلمان نیستند؛ آنها در پناه اسلام هستند. قرآن کریم در این جا می‌فرماید: خدا از معبدهای که اسم خدا در آن برده می‌شود، دفاع می‌کند. یعنی دعا کردن فی نفسه ارزش دارد. این که عده‌ای جمع شوند خدا را به یگانگی بخوانند؛ صدای خدا بزنند؛ اصلاً دعوت قرآن است. »

«...»؛ بگو: ای اهل کتاب! بیایید

به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را، غیر از خدای یگانه، به خدایی نپذیرد. در این آیه دعوت به اسلام نکرده است. در این آیه دعوت کرده است که بیایید خدای یگانه را بخوانیم و بپرستیم. ببینید! چقدر مسئله دعا مهم است. بنابراین اگر یک شخصی به عنوان حاکمیت بیاید در یک محله نصرانیان و برود در کلیسایشان را ببندد و بگوید: ما یک خدمت شایانی به اسلام کردیم. در چند کلیسا را در اینجا بستیم. می‌گوییم: شما خیلی بیجا کردید. او که بنا نیست بیاید با این کار مسلمان شود؛ تو رفتی و در عبادتگاه خدا را هم بست. خوب یک عده‌ای جمع می‌شدند و خدا را صدا می‌زدند؛ جلوی این را هم گرفتی. چهار قدم با این به توحید نزدیک می‌شدند؛ با این کار دورشان کردی. این برنامه انبیاء نیست؛ معنایش هم تأیید دین آنها نیست. معنایش تأیید نفس دعاست و روش قرآن هم این است. خوب دقت کنید! نکات خیلی ظریف و دقیقی است. اینکه اماکن مقدسی که امام در آنجا عبادت کردند مثل مساجد سبعه که در مدینه مکرمه است، مسجد فتح و مسجد حضرت فاطمه (س) و سلمان و... یک چهار دیواری درست کردند مردم بروند نماز بخوانند؛ این جا واقعه مباحله صورت گرفته در این واقعه مباحله مسجد درست کردند که مردم بروند نماز بخوانند؛ این‌ها کار خوبی است. این‌ها در واقع پیدا کردن یک بهانه‌هایی است برای عبادت خدا. در مسجد کوفه می‌روید می‌گویند: این جا مقام نوح است. چه کار می‌کرده است؟ کشتی می‌ساخته. دو رکعت نماز می‌خوانید. این جا چیست؟ این جا مثلاً مقام حضرت ادريس است. دو رکعت نماز می‌خوانید. این جا چیست؟ اینجا محل ضربت خوردن امیرالمؤمنین (ع) است. دو رکعت نماز می‌خوانید. یا در جاهای دیگر. «...»

پس معلوم می‌شود اصل این کار درست است. اما باید مواظب نفوذ خرافات بود. یعنی اینکه یک وقت یک نفر بیاید بگوید: آقا! این جا مثلاً این اتفاق افتاده و یک چیزی را به جعل و دروغ بگوید برای سوءاستفاده که ما مواردش را دیده‌ایم. این‌ها خطرناک است که باید جلوی این‌ها را بگیرند. خود قرآن خبر می‌دهد که عده‌ای گفتند که در جایگاهی که اصحاب کهف منزل داشتند مسجدی بسازیم. «...»

۱- حج آیه ۴۰

۲- همان

۳- آل عمران آیه ۶۴

۴- بقره آیه ۱۲۵

در کنار آنها مسجدی می‌سازیم. آن مسجد برای چیست؟ برای عبادت است. در کنار قبور ائمه مسجد می‌سازیم.»

«»

«؛ خدا اجازه داد خانه‌هایی ساخته شود و در آن ذکر خدا شود. مردانی

که هیچ تجارتی و هیچ چیز دنیا از یاد خدا آنها را غافل نمی‌کند در این بیوت و خانه‌ها عبادت می‌کنند. مراد از این بیوت مسجد نیست. چون اولاً مسجد را بیت نمی‌گویند؛ زیرا بیت سقف دارد. در قرآن هم کلمه بیت برای مسجد به کار نرفته است. در حالی که مستحب مؤکد است که مسجد سقف نداشته باشد. به خاطر همین است که در روایات آمده است که نماز در خانه کعبه صد هزار رکعت ثواب دارد؛ بعضی روایات می‌گویند: دویست هزار رکعت. ولی علی‌التحقیق در خود بیت، هر رکعتی صد هزار رکعت ثواب دارد. آن قسمت مسقف که وارد محل طواف نشدید آن هم صد هزار. اما همین که وارد مطاف شدید هر رکعت دویست هزار رکعت است، آنجا از خود کعبه هم افضل است چون سقف ندارد. در کتب فقهی چه شیعه و چه سنی نقل کردند که مسجد مستحب است سقف نداشته باشد. این بوده که قدیم‌ها می‌گفتند گرم‌خانه. یک جایی که وقتی هوا بارانی و سرد می‌شده و چاره‌ای نداشتند می‌رفتند در آن. به محضی که قابل تحمل می‌شده روی حیاط نماز می‌خواندند. دیگر داخل نمی‌رفتند؛ برای اینکه فضیلت را دریابند. بنابراین مسجد را بیت نمی‌گویند. قرآن می‌گوید: بیت‌هایی است؛ (خانه‌هایی است) که خدا اجازه داده در آنها نماز خوانده شود. کجاست؟ همان بیوتی است که در کنار قبور اولیاء خدا ساخته شده از جمله آنهاست. در زیارت جامعه کبیره هم می‌خوانیم: «فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ إِذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُوا». شما وقتی اذن دخول می‌خوانید دم در حرم امام «اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ»؛ خدایا! من در یکی از خانه‌های پیامبرت ایستاده‌ام. بنابراین اگر در یک جایی، در یک مکانی، انسان به خاطر قبر یکی از اولیاء خدا به خاطر یک حادثه مبارکی که در آن مکان اتفاق افتاده، مثل مباحله و امثال آن نماز بخواند قرآن تأیید کرده و هیچ مشکلی هم نیست. البته باید مواظب سوءاستفاده‌ها باشید. بابا از مردم پول می‌گرفته یک منطقه‌ای در بیابان‌های تهران معین کرده بوده و گفته شما نمی‌خواهد بروید مکه من اینجا کاری می‌کنم که با چند ساعت ثواب مکه برایتان نوشته شود. بعد هم از مردم پول می‌گرفته، این خطرها وجود دارد در میان مردم هم وجود دارند کسانی که زود فریب می‌خورند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤالات:

۱- اگر جوانی پدر و مادر خود را ناراضی کند، آیا خداوند دعای او را مستجاب می‌کند؟ در روایت داریم که خیر، دعای او حبس خواهد شد. اگر دیگران در حق وی دعا کنند، آیا مستجاب خواهد شد؟ ممکن است، ولی دعای خودش حبس خواهد شد.

۲- اگر از یک مسیحی، زردشتی یا ... بخواهیم زمانی که برای خودش دعا می‌کند، برای ما نیز دعا کند، اشکال دارد؟ بله، زیرا باورش می‌شود که واقعاً ما مهر تأیید به کارش زده‌ایم. ولی جلوی دعا کردنش را نباید گرفت و همچنین باید او را به دعا دعوت کرد. اگر مثلاً زردشتی یا مسیحی گرفتار است به او می‌گوییم برو به درگاه خداوند دعا کن. اشکال ندارد بلکه ثواب هم دارد. چون خود همین دعوت به توحید است. چون معنای توحید همان عبودیت است و ما داریم او را به عبودیت خدا دعوت می‌نماییم. قرآن می‌فرماید: «...»

کنند. خود خداوند هم این کار را انجام می‌دهد.

۳- در سخنرانی که از رادیو پخش می‌شد شهید رجایی آیه «... را اینگونه توضیح می‌دادند که انسان چون قرار بوده به مقام خلیفه‌اللهی برسد و نتوانسته و در نتیجه مضطر شده است، لذا از خداوند می‌خواهد او را کمک کند تا به مقام خلیفه و بندگی خداوند برسد. به قرینه پایان آیه مبارکه. لطفاً توضیح دهید. ببینید آیه می‌فرماید:

۱- نور آیات ۳۶ و ۳۷

۲- انعام آیه ۴۲

«...»؛ چه کسی است که وقتی که شما مضطر می‌شوید،

جوابتان را می‌دهد و شما را خلیفه‌ی خودش در زمین قرار می‌دهد؟ ظاهراً منظور شهید رجایی این بوده است که دعا می‌کنیم و مضطر می‌شویم. چرا مضطر می‌شویم؟ چون از مقام خلافت الهی دور شدیم و وقتی جوابتان را می‌دهد، جوابش اینگونه است که شما را دوباره خلیفه‌الله می‌کند. (البته شهید رجایی حافظ کل قرآن بودند همانگونه که خودشان گفتند ولی ایشان مفسر قرآن نبود. لابد این نظر مفسرین است. ولی ما در اینجا یک حرف داریم. اول اینکه ما موظفیم همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم در تفسیر آیات، فضا و سیاق آیات را فراموش نکنیم و از آن غافل نباشیم. سیاق، سیاق خطاب به مشرکین است. منت بر سر مشرکین می‌گذارد و می‌گوید شما که در دریا هستید و داد می‌زنید و خدا را می‌خوانید، چه کسی جواب شما را می‌دهد؟ وقتی دریا طوفانی می‌شود و صدا می‌زنید، چه کسی جوابتان را می‌دهد؟»

شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ شما که در حال شرک ورزیدن به خداوند هستید کیست که در دریا جوابتان را می‌دهد؟ بت‌ها هستند یا خداست؟ آیه در مقام منت گذاشتن بر مشرکین است، بنابراین در «...» «خلفا»

به معنی خلیفه به معنای خاص نیست، اتفاقاً خلیفه هم در قرآن و روایات دوگونه معنا شده است. یکی خلیفه‌الله یعنی حجت خدا، نماینده‌ی رسمی خدا که واسطه بین خداوند و خلق است. یک معنای دیگر خلیفه که در قرآن بیشتر بکار رفته است، یعنی اینکه زمین فعلاً در دست شماس است. اصلاً کار به حجت و مؤمن و غیر مؤمن هم ندارد. مثال آن هم این است که حضرت هود^(ع) به قومش می‌فرماید: خداوند شما را خلیفه‌ی خود در زمین قرار داده است. مگر آنان انسانهای مؤمنی بودند؟! متأسفانه در برخی تفاسیر دقت کافی به این مطالب نشده است. «...»؛ و به یاد آورید هنگامی که شما

را جانشینان قوم نوح قرار داد. اینان که از اول مشرک بودند، پس چرا خدا کلمه خلیفه را اطلاق می‌کند؟ تا آنجایی که من شمرده‌ام، بیشتر کاربرد کلمه «خلیفه» در قرآن به معنای این است که خداوند یک قوم را بردارد و قومی را به جای آنها بنشاند. اعم از اینکه آن قوم خوب باشند یا بد. خداوند به بنی اسرائیل می‌فرماید: «...»

«... سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از فرعونیان - قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید. هنوز خوبی و بدی هم معلوم نشده است تا ببینیم شما چکار می‌کنید. حالا کجای این به معنای خلیفه‌الله در آن معنای خاص است؟! پس کلمه‌ی خلیفه‌الله که می‌گویند رایج شده است به این صورت که خیال می‌کنند، نیست. اصلاً استعمال آن در قرآن اینگونه نیست، از جمله در همین آیه. اگر به سیاق دقت کنید. «...»

«...»؛ چه کسی است که مضطر را اجابت می‌کند و بدی را برمی‌دارد و چه کسی است که شما را بعد از آن اقوامی که نابود شدند جانشین کرد و دنیا را به دست شما داد؟ چه کسی این کار را کرد؟ یا در پایان سوره‌ی انعام باز کلمه‌ی خلیفه به همین معنا بکار رفته است. «...»؛

(باز خطاب به مشرکین است، چون سوره‌ی انعام بیشترین خطاب را نسبت به مشرکین دارد) و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد، تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده ببازماید. بعضی از شما را از لحاظ مالی، قدرت، مکت، طایفه، و... بالاتر از دیگران قرار داد. خوب آیا اینان خلیفه‌الله به معنای خاص بودند؟ در این آیه هم همین‌گونه است. می‌گوید چه کسی است که دعای شما را مستجاب می‌کند؟ وقتی مضطر می‌شوید، جوابتان را می‌دهد؟ چه کسی امروز دنیا را دست شما داده است؟ چرا این خدا را رها می‌کنید و

۱- نمل آیه ۶۲

۲- انعام آیه ۶۱

۳- اعراف آیه ۶۹

۴- انعام آیه ۱۶۵

بت می‌پرستید؟ خداوند این را می‌خواهد بفرماید. این پیچ در پیچ رفتن که مقام خلافت‌اللهمی را انسان از دست داده است. پس لازمه‌ی این حرف این است که وقتی به مقام خلافت‌اللهمی رسید، دیگر نیازی به دعا ندارد. آیا این حرف درست است؟ آیا **علی** (ع) دعا نمی‌کرد؟ انبیاء دعا نمی‌کردند؟ اگر این حرف درست باشد، معنایش این است که وقتی شما روی کرسی خلافت‌اللهمی نشست، دیگر پایان دعا کردن شماست. به قول آن درویش که وقتی به او گفتند: چرا نماز نمی‌خوانی؟ جواب داده بود نماز مرکب وصول است. شما وقتی سوار شدی و به مقصد رسیدی، پیاده می‌شوی. ما واصل شدیم، پس دیگر نیازی به نماز خواندن نیست. آن شخص سؤال کرده بود: تو بالاتری یا **علی** (ع). درویش گفته بود: ما خاک پای **علی** (ع) هستیم. گفته بود: **علی** (ع) کجا شهید شد. درویش گفت: محراب. سؤال کرد: چکار می‌کرد؟ درویش پاسخ داده بود: در حال خواندن نماز بود!! اگر این تفسیر را بپذیریم لازمه‌ی پذیرفتن، این است که انسان وقتی به مقام خلیفه‌اللهمی رسید، دیگر نیازی به دعا نیست، چون دعا به خاطر فرو افتادن از کرسی خلافت خدا بود و حالا هم که نشستیم بر کرسی. پس **امام صادق** (ع) و **امام باقر** (ع) و... بقیه ائمه (علیهم السلام) برای چه دعا می‌کرده‌اند؟ این حرف اشتباهی است. دعا برای هر انسانی لازم است. اینجا هم کلمه‌ی خلافت به معنی خلافت خاص نمی‌باشد.

۴- آیا نمی‌توان «بیوت» را همان بدن امامان معنا کرد؟ بله، اتفاقاً معنای اصیل و دقیق آن همین است. آن عبارت زیارت جامعه کبیره هم که می‌گوید: «وَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ»، مراد از بیوت همان بدن امام است و همان وجود امام است و نه خانه و قبر امام. یعنی خداوند آن انوار را در بدن مادی شما قرار داد. آن روح را محیط بر بدن مادی شما قرار داد. اتفاقاً مؤید این حرف هم آن جایی است که **امام باقر** (ع) به عکرمه که از مفسران تابعین است می‌فرمایند: آیا تو می‌دانی در مقابل بیوتی از بیوت خداوند نشسته‌ای؟^۱ امام خودشان را می‌گویند. منتها منافاتی ندارد. همان طور که بدن امام، بیت آن روح نورانی است، به اصطلاح آن قبر امام نیز بیوتی است برای آن بدن مقدسی که به واسطه‌ی آن روح، مقدس شده است. اشکال ندارد. دوباره آن شهر نیز یک خانه‌ای است برای آن قبر مقدس. مثلاً می‌گویید مکه مکرمه؟ این کرامت به خاطر خانه خداست. یا مثلاً کربلای مقدس؛ به خاطر آن زیارتگاه که خاک این سرزمین چهار فرسخ در چهار فرسخ متبرک است.

۵- قرآن فرموده است: «...» «دعا کردن عمل به این آیه است و چون عمل به آیه از تلاوت قرآن افضل است، پس دعا کردن از تلاوت کردن قرآن افضل است.» ...

قرآن می‌خوانیم آنجا هم داریم عمل به قرآن می‌کنیم. ببینید اوامری که قرآن گفته است و عمل به این اوامر یک مرتبه ندارند. قرآن فرموده است جهاد کنید، نهی از منکر کنید، حج را بجا آورید. شما هر کدام از این اعمال را انجام دهید، دارای درجات مختلف است. جهاد یک مرتبه خاص دارد، نماز و نهی از منکر هم به همین ترتیب و سایر اوامر. پس عمل به قرآن دارای یک مرتبه نیست. بالوجدان شما می‌دانید که تلاوت قرآن اگر چه عمل هست، اما نسبت به عمل به سایر دستورات قرآن نازلترین عمل است. چون تلاوت آخرش تلاوت است. ...

معلوم است عمل به این آیه پایین ترین مرتبه عمل به قرآن است. وقتی خواندید، تازه شده‌اید خواننده‌ی قرآن. حالا باید کمر همت را ببندید. قرآن فرموده است «...» «بگویند چشم. چکار کنم؟ اذان بگو. قرائت خوب است به عنوان امام جماعت باش. پول داری مسجد بساز و... چون عمل به قرآن مراتب مختلف دارد، این را بدانید که تلاوت قرآن خود نوعی عمل است ولی اخف الاعمال. خواندن قرآن است. چرا؟ چون مقدمه عمل است.

در دعا یک نکته بسیار مهمی وجود دارد که من قول دادم خدمتان عرض کنم. قرآن از کلمه‌ی «اضطرار» و «تضرع» نام می‌برد: «...» یا از دعا کردن با اخلاص: «...»

۱- المناقب - ج ۴ - ص ۱۸۲ - نشر مؤسسه نشر علامه - قم - ۱۳۷۹

۲- مزمل آیه ۲۰

«...»^۱؛ و او را بخوانید، در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانید. یا »

«...»^۲؛ هنگامی که بر سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند.

بنبید معنای اضطراب یعنی اینکه انسان دستش به هیچ چیزی نرسد. یک وقتی شخصی بدهکار است و طلبکاری خیلی سختی دارد که طلبکارش هم ول کن نیست و آبرو و حیثیت او در معرض خطر است و هیچ چیز هم ندارد، جز یک خانه. می گویند این فرد مضطر شد که خانه اش را بفروشد. یعنی دستش به هیچ جای دیگر نمی رسد. به این می گویند «مضطر». اما اگر پول در بانک هم داشت و خانه اش را هم فروخت، زن و بچه اش اعتراض کردند که چرا خانه را فروختی؟ بگوید من مضطر شدم. می گویند تو که پول در بانک داشتی، از بانک پول می گرفتی. به این شخص نمی گویند: مضطر. خداوند مضطر را اجابت می کند. مضطر چه کسی است؟ کسی که دستش به غیر از خدا به هیچ کس نمی رسد. یعنی دستش از همه ی اسباب قطع شده است. در سوره ی اسراء آیه به این مطلب اشاره دارد. مضطر به دو صورت است: ۱- یکی از روی ناداری نان جو بخورد و بگوید علی وار زندگی می کنم. ۲- مانند علی^(ع) دارد و نمی خورد. یک وقت واقعاً آدم بدی است، داخل هواپیما نشسته است و خلبان هم گفته که موتور هواپیما از کار افتاد!! و داریم سقوط می کنیم. این می شود مضطر، دیگر نه آچار و نه تکنسین و نه خلبان و برج و مراقبت و... هیچ چیز به درد نمی خورد. دستش به هیچ جا نمی رسد. فقط یک در باز است. آن هم در خانه ی خداست. یکی از دوستان تعریف می کرد که قبل از انقلاب در ایام عید سوار هواپیما ۳۳۰ شده بودیم و یک سری از این طاغوتی ها و خانواده هایشان که بی حجاب هم بودند، سوار شدند. روی کوه های خرم آباد، به جز یکی از موتورهای هواپیما، بقیه از کار افتاد. بطوری که مجبور شدیم کلیه وسایل و ساک و چمدان هر چه داشتیم از هواپیما تخلیه کنیم تا سطح پرواز افت نکند و به کوه برخورد نکنیم. آنها هم رضایت دادند و هر چه داشتند از هواپیما بیرون انداختند. ایشان قسم می خورد که این زنان بی حجاب هر چه دم دستشان بود به عنوان روسری روی سر خود انداختند!! این نشان می دهد که اینان بازیگرند که می گویند نه، ما خبر نداریم. دروغ می گویند. موقع اضطراب مشخص می شود که اینان می دانستند کارشان اشتباه است. خدا ثابت می کند. قسم می خورد که من حتی دیدم یک خانمی که بچه داشت، دست در کیفش کرد و کهنه ای که برای بچه اش استفاده می کرد، این را روی سرش انداخت!! و حاجبی برای خود درست کرد!! بعد هم به حالت عادی که دعا نمی کردند! اشک می ریختند و گریه می کردند و خدا خدا می کردند. گفت تا رسیدیم فرودگاه و همین که هواپیما نشست این زنان، روسری ها را درآوردند و یکی شان هم گفت: برای سلامتی آقای خلبان یک کف مرتب بزنید. خدا را همانجا فراموش کردند!! چند ثانیه. یعنی این حالت اضطراب و توجه به خدا، چند ثانیه دوام نیاورد. قرآن کریم می فرماید: شما وقتی که در تنگنا قرار می گیرید، خدا را می خوانید، خدا هم جوابتان را می دهد، ولی وقتی که خداوند نجاتتان داد و مشکلاتان حل شد، دوباره شرک می ورزید. (آیه ۶۷ تا ۶۹ سوره مبارکه اسراء) وقتی که در دریا گرفتار می شوید و دیگر به هیچ کس جز خدا دستتان نمی رسد، همه گم می شوند و فقط خداوند حاضر است، به محض اینکه نجاتتان می دهد، روی برمی گردانید، انسان بسیار ناسپاس و نمک نشناس است. حالا یکی هست به محض اینکه دستش نمی رسد خدایی می شود و به محض اینکه رسید خدا را کنار می گذارد. این یک نوع اضطراب است اما عده ای دیگری از انسانها به حدی از معرفت رسیده اند که فهمیده اند که چه در آسمان، چه در دریا، چه در خشکی فاصله شان به قدرت خداوند یکی است. آن آقا فکر می کند در آنجا که داخل هواپیما بود و موتور از کار افتاده بود، به مرگ نزدیک بود و حالا که به زمین آمده از مرگ دور است. آن خود نمی داند که چیزی حدود هشتاد هزار مویرگ داخل این مغز است و کافی است تا یکی از آنها بگیرد، آن موقع است که فلج می شود یا می میرد. او خیال می کند اینجا از تیررس خداوند دور شده است. اما انسانهای بامعرفت می دانند که اینجا و آنجا فرقی ندارد. حالشان هم فرق نمی کند و برایشان یکسان است. انسانی که اینطور شد می فهمد که اسباب مثل نقش روی پرده هستند و در واقع پرده جنبان است که دارد اینها را حرکت می دهد. خودشان نیستند. چنین شخصی همیشه مضطر است. همیشه حالت اضطراب دارد. هر وقت هم که دعا کند، مستجاب است. چون شرط استجاب، اضطراب است. هر انسان اگر در لحظه ی دعا، به غیر

۱- اعراف آیه ۲۹

۲- عنکبوت آیه ۶۵

خدا امیدی نداشته باشد، حتی اگر مشرک باشد، خداوند دعایش را مستجاب خواهد کرد. ببینید خداوند خطاب به مشرکین می‌گوید: کیست که هنگام اضطراب دعایتان را مستجاب می‌کند؟ خوب معلوم است. می‌گوید: ای مشرک، خدا دعای توی مشرک را هم اگر مضطر شوی، مستجاب خواهد کرد. اگر فقط به او امید داشته باشی، خداوند به شرک تو نگاه نمی‌کند. چوب شرک جای خودش، ولی دعا را مختص به مؤمن نکرده‌اند. این یک راهی است که خداوند برای همه قرار داده است. هر کس بخواهد طرف خداوند بیاید، این راه وجود دارد و باز است. آن انسانی که به آن مقام رسیده است که می‌داند هیچ چیز جز خدا کاره نیست، چه در هوا، چه در زمین و چه در دریا، چه در سلامتی و چه در بیماری، فاصله‌اش با مرگ، اجل و قدرت خداوند یکی است. دیگر برایش فرقی ندارد و همیشه این حالت اضطراب برایش وجود دارد. قرآن برای اینکه این مطلب را زنده کند، به این مشرکینی که خیال می‌کنند از تیررس خداوند دور شده‌اند اینگونه می‌گوید: «

«! (آیا از این ایمن هستید که در خشکی (با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو ببرد،

یا طوفانی از سنگریزه بر شما بفرستد (و در آن مدفونتان کند)، سپس حافظ (و یاوری) برای خود نیابید). خیال می‌کنید در خشکی که هستید خداوند نمی‌تواند این زمین زیر پایتان را نرم کند؟! و در زمین فرو روید؟! شما خیال می‌کنید در آسمان که هستید یا وسط دریا، زیر پایتان نرم است؟ همین وسط زمین هم خداوند می‌تواند عین گرداب کند و مانند قارون شما را در دل زمین فرو ببرد. فکر کردید دور شدید؟ تندباد در هم کوبنده‌ای برایتان می‌فرستد که همه را خراب کند. در خشکی که همانطور است. چرا خیال می‌کنید در دریا فقط مضطر هستید؟ و جز خدا کسی نیست و در خشکی فکر می‌کنید جز خدا کسی هست. اینجا هم مانند دریا، جز خدا کسی نیست. قرآن می‌خواهد به ما بیاموزد که شما همیشه مضطر هستید. خودتان نمی‌دانید. خیال نکنید که این اسباب ظاهری برای شما کاری می‌کند. از مهم‌ترین ویژگی‌های دعای مستجاب، همین است که انسان وقتی دعا می‌کند متوجه این حقیقت باشد که اگر توجه‌اش به غیر خدا باشد، خدا به همان غیر واگذارش خواهد کرد و می‌گوید تو مرا نمی‌خوانی.»

که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده‌ای بر شما بفرستد و شما را بخاطر کفرتان غرق کند. پس یک نکته‌ی جالب فهمیده شد و آن نکته این است که انسان اگر مضطر شد، دعایش مستجاب است. حالا می‌خواهد مشرک باشد یا مؤمن. البته یک نکته هم این است که گناه، انسان را از اضطراب واقعی دور می‌کند. هر چه انسان بیشتر مرتکب گناه شود، احساس اضطراب واقعی‌اش کم خواهد شد. فقط موقعی که دستش از چاره کوتاه شد، خداوند را صدا می‌زند. هر چه عمل صالح انسان بیشتر شود، به جایی می‌رسد که دیگر مضطر دائمی می‌شود. **امام زمان^(عج)** مضطر دائمی است. بعضی فکر می‌کنند که اضطراب **امام زمان^(عج)** به این نحو است که مرتب دست روی دست می‌زنند و اشکشان جاری است و مثلاً همیشه در حالت گرفتاری و بیچارگی زندگی می‌کنند بلکه اضطراب امام بدین معناست که حضرت در مرتبه‌ای از معرفت است که می‌داند هیچ چیزی جز خدا، فریادرس نیست. سر نخ هر اسبابی در دست خداست. بدون اذن خداوند اثر نمی‌کند. خدا رحمت کند امام^(ع) را که فرمودند: فرزندانم، احمد تلاش کن، مجاهده کن، دل را به خدا بسپاری و جز او، مؤثری را در عالم وجود قبول نداشته باشی. آن وقت انسان می‌شود مضطر و مضطر که شد «مستجاب‌الدعوه» خواهد شد. «این المضطر الذی یجاب اذا دعاه»؛ کجاست آن مضطری که هرگاه دعا کند، اجابت می‌شود. من تصورم این است، چون **امام زمان^(عج)** هم مستجاب‌الدعوه هستند. وضعیت به گونه‌ای خواهد شد که **امام زمان^(عج)** خودشان برای ظهور خویش دعا خواهند کرد. در مقابل خانه کعبه زانو خواهد زد و برای ظهور خودشان دعا خواهند کرد و دعای خودشان در مورد ظهور، مستجاب خواهد شد. شاید **امام زمان^(عج)** واگذار به مشیت الهی کرده‌اند و برای خود این امر، دعا نکنند. به ما برای دعا کردن امر کرده‌اند، ولی خود امام می‌دانند به محض اینکه دعا کنند، خداوند مستجاب خواهد کرد. چون می‌خواهد به حد بلوغ خود برسد، آقا در این مورد دعا نمی‌فرمایند و به مصلحت الهی

واگذارده‌اند اما یک روز کار به جایی خواهد رسید که خودِ امام به حالت اضطرار دعا خواهند کرد و به محض اینکه دعا کنند، امر فرج اتفاق خواهد افتاد. پس انسان باید با اضطرار دعا کند، اگر با اضطرار دعا کرد، حتماً اجابت خواهد شد. پس در دعا باید امیدتان از غیر خدا قطع باشد. وقتی خدا را می‌خوانید، غیرخدا در نظرتان نباشد. امیدی به غیر خدا نباشد. اگر امید به اسباب داشتید، کار خراب می‌شود. (نمی‌گوییم اگر به اسباب چنگ زدید، نمی‌گوییم اگر سراغ اسباب رفتید، چون به هر حال سراغ اسباب باید رفت؛) اگر امید به اسباب داشتید، مانع بسیار بزرگی است. در حدیث قدسی است که به عزت و جلالم قسم کسی که در دعایش به غیر من امید داشته باشد، نمی‌گذارم به حاجتش برسد. باید در موقع دعا، انسان از خداوند بخواهد.

خداوند که می‌داند ما چه می‌خواهیم، حاجت ما را که می‌داند، چه ضرورتی دارد که خودمان هم باید در خانه‌اش برویم و بگوییم؟ من تنگی نفس دارم و این آقای دکتر هم می‌داند. چه ضرورتی دارد که من دوباره تکرار کنم؟ چو دانی و پرسشی سؤالت خطاست. خدایا تو علام‌الغیوب نیستی؟ برای چه ما را مأمور کرده‌ای که دعا کنیم؟! اگر مسئله صرف این بود که ما چیزی را می‌خواهیم و خداوند هم دنبال این باشد که حاجت‌های ما را روا کند پس دانستن کافی بود و نیازی به گفتن ما نبود. بحث این است که دعا بهترین عبادت است. خداوند گاهی حاجت شما را نمی‌دهد که دعا کنید. روایت داریم. چرا؟ چون زیباترین جلوه‌ی عبودیت دعاست. زیباترین عبادت، بلکه مغز و لبّ عبادت دعاست. مثالی می‌زنم. شما یک طوطی خیلی زیبا در منزل دارید. این طوطی کلمات قشنگی هم یاد دارد که بگوید، تعارف مهمان بلد است، حرف هم می‌تواند بزند، خوش سخن است. دنیا را هم به شما بدهند، حاضر نیستید این طوطی را به کسی بدهید. چند روز است که قهر کرده و حرف نمی‌زند شما می‌دانید که اگر غذا به او ندهید، این آخرش می‌گوید غذای مرا بیاورید. شما قند توی دلتان آب می‌شود. چکار می‌کنید؟ تند تند غذایش می‌دهید؟ یک کم صبر می‌کنید. چند بار می‌گوید و شما محلش نمی‌دهید. سپس بهترین غذا را به او خواهید داد. روایتی داریم از امام صادق (ع) که فرمودند: وقتی بنده‌ی مؤمن دعا می‌کند، خداوند به فرشتگانش می‌گوید حاجتش را اجابت کنید، ولی زود به او ندهید، اجازه دهید بنده‌ام مرا بخواند. کافر که دعا می‌کند می‌گوید: زود به او بدهید که دیگر حرف نزند. حال اگر در آن خانه گاوی هم وجود داشته باشد! به محض اینکه صدا می‌دهد، به خدمتکار می‌گوید سریع علف بریز جلوی او که سر و صدا نکنند! خودِ دعا کردن تجلی عبودیت است. این نیست که بگوییم خدایا تو خوب می‌دانی، پس ما برای چه دعا کنیم؟ در مناجات شعبانیه می‌خوانیم که **امیر المؤمنین (ع)** می‌فرماید: خدایا تو خود حال و حاجت مرا می‌دانی، حتی اگر هم من به زبان نیاورم، آنچه می‌خواهم به زبان بیاورم، تو از قبل خبر داری.

دعا کردن:

دعا اختراع نکنید. چون ممکن است انسان در دعا کردن بد دعا کند. قرآن می‌فرماید: «...»^۱؛ گاهی انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیهها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبد. مثل خیر خواستن، حریصانه شر خود را طلب می‌کند. «...»^۲؛ و انسان بسیار عجول است. حضرت یوسف (ع) وقتی در تنگنای زنان مکاره قرار گرفت، دعا کرد و گفت: خدایا این زندان خیلی بهتر از این کاری است که اینان می‌گویند. زندانی‌ام کن خداوندا. خدا هم با زندانی کردن نجاتش داد. هفت سال گذشت. یک ترک اولی کرد، هفت سال دیگر هم به آن اضافه شد و چهارده سال شد. بعد از چهارده سال که بیرون می‌آمد گفت: چرا ۱۴ سال زندانی شدم؟ خداوند فرمود: ای یوسف تو خودت خواستی، گفتی خدایا مرا زندان کن، ما هم زندانت کردیم. اگر گفته بودی خدایا نجاتم بده، ما هم نجات می‌دادیم. تو خودت بد دعا کردی.^۳ لذا معصومین توصیه کرده‌اند که دعا اختراع نکنید. شخصی دعا می‌کرد و می‌گفت: «...»^۴؛ پروردگارا! پیمانانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار. امام فرمودند: تو داری بلا طلب می‌کنی. به خاطر اینکه صبر بعد از

۱- اسراء آیه ۱۷

۲- همان

۳- یوسف گفت: (خدایا زندان برای من بهتر از چیزی است که مرا بدان دعوت می‌کنند).

۴- بقره آیه ۲۵۰

بلا نازل می‌شود. بلکه طلب عافیت کنید. ^۱ **امیرالمؤمنین** (ع) فرمودند: «يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ»^۲. فردی که می‌گوید خدایا صبر را بر من نازل کن، چه معنایی دارد؟ قانون خدا این است که صبر را به اندازه‌ی مصیبت می‌دهد، یعنی خدایا مصیبت را هم بر من نازل کن. مواقعی که قرآن از صبر سخن گفته است جایی است که انسان در بلا افتاده است. »

«...»^۳، ۳۱۳ نفر بیشتر نبودند و بقیه آب خورده بودند و گفته بودند ما نمی‌توانیم با جالوت بجنگیم. وقتی با یک لشکر انبوه روبرو شدند، آنجا بود که گفتند: «...»

یعنی انسان در موطن بلا، درخواست صبر می‌کند، نه در موطن سلامتی و عافیت!! بنابراین نباید دعا اختراع کنیم. شخصی خدمت **امام صادق** (ع) آمد و گفت: آقا، من یک دعا اختراع کرده‌ام، ببینید خوب است یا نه. امام (ع) فرمودند: نخوان. گفت: آقا اجازه دهید بخوانم، ببینید خوب است یا بد. امام فرمودند: نخوان، لازم نیست. ببینید حرکات امام حساب شده‌ای است. اگر می‌گفتند بخوان بعد می‌فرمودند خوب نیست، تلقی ما چه بود؟ این بود که دعای این فرد خوب نبوده است، ولی می‌شود دعا درست کرد، حالا اگر ما دعا درست کنیم، شاید خوب باشد. اصلاً نخوان، یعنی اصل این کار اشتباه است، حرام نیست، ولی همین مشکل است. مانند خوددرمانی می‌ماند. شما بروید داروخانه و بگویید: گلویم درد می‌کند، چرک خشک کن به من بدهید. این حدی دارد. شما می‌دانید اگر از این آنتی‌بیوتیک‌ها بی‌رویه مصرف کنید، بدن در مقابل آنها مقاوم می‌شود و اگر زمانی یک عفونت جدی سراغ شما آمد، نمی‌شود کاری کرد. اندازه و حساب دارد. ما دیدیم که بعضی‌ها وقتی به دکتر مراجعه می‌کنند اصرار می‌کنند که فلان دارو را برایم بنویس. پزشک می‌گوید نمی‌شود. اگر ننویسد می‌گویند این چیزی بلد نیست. این طیب می‌داند که این دارو حساسی دارد و روی یک حد مشخص تجویز می‌شود. دعا و درخواست از خداوند هم همین طور است. خوددرمانی کردن مجاز نیست، همانطور که در هیچ کار دیگری خودسرانه کار کردن مجاز نیست. ما می‌خواهیم از خداوند چیزی بخواهیم؟ باید برویم سراغ کسانی که بلدند چگونه از خداوند چیزی بخواهند. یکی از آداب دعا همین است. **پیغمبر اسلام** (ص) یک برادر رضاعی داشتند که در زمان نبوت حضرت ایمان نیاورد. قبل از اسلام صمیمی بودند و یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند، ولی این آقا به اسلام ایمان نیاورد و پیغمبر هم خیلی از او دلخور شدند. بعدها در فتح مکه ایمان آورد. خدمت پیغمبر آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله. چون جواب سلام واجب است. **پیامبر** (ص) جواب دادند ولی از او برگرداندند. هر چه صحبت کرد، **پیامبر** (ص) جوابش را ندادند. دید عجب اتفاقی افتاد دوباره و سه باره آمد ولی **پیامبر** (ص) جوابش را ندادند. عایشه را واسطه کرد، ولی باز هم فایده‌ای نداشت و **پیامبر** (ص) جوابش را ندادند. سراغ خیلی‌ها رفت و آنها را واسطه قرار داد، ولی فایده‌ای نداشت. به آن شخص گفتند: باب شهر علم **پیامبر** (ص)، **علی** (ع) است، سراغ او برو. او راه را به تو نشان خواهد داد. آمد گفت: یا علی! به دادم برس. حضرت فرمودند: چه شده است؟ گفت: رسول خدا (ص) جوابم را نمی‌دهد. راهی به من نشان بده تا **پیامبر** (ص) با من آشتی کند. خیلی برایم سخت است. من اشتباهی کرده‌ام، حالا هم پشیمانم و تحمل این مجازات را ندارم. حضرت فرمودند: وقتی برادران یوسف با وجود آن کار بدی که در حقش کرده بودند، برادر را دزدیدند و کتک زدند و در چاه انداختند و تهمت فرار هم به او زدند بعد هم او را فروختند، وقتی این برادران فهمیدند که این یوسف است که عزیز مصر است و آنها در مقابل برادر ایستاده‌اند، این جمله را گفتند: «

ما خطاکار بودیم. یوسف هم در جواب گفت: «

توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می‌بخشد و او مهربانترین مهربانان است. بعد امیرالمؤمنین (ع) به او یاد دادند و گفتند:

۱- میزان الحکمه - حرف صاد، واژه صبر

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲۵

۳- بقره آیه ۲۵۰

۴- یوسف آیه ۹۱

۵- یوسف آیه ۹۲

رسول خدا^(ص) از یوسف کریم تر است. تو برو همان جمله‌ای که برادران یوسف به وی گفتند، همان جمله را به رسول خدا^(ص) بگو. بین چه اتفاقی می‌افتد. این شخص هم خیلی خوشحال شد و با سینه‌ی سپر آمد به طرف خیمه‌گاه پیامبر^(ص). وارد خیمه شد و گفت: السلام علیک یا رسول الله. حضرت هم سر را به زیر انداختند و جواب سلام را دادند و به وی پشت کردند. گفت: «

رسول خدا^(ص) برگشت و با حالت تبسم فرمود: «

«، او را در آغوش گرفتند و بوسیدند و قضیه حل شد. دعا آدابی دارد. یعنی انسان باید بگردد و از در وارد شود. از دیوار اگر بالا رفتی، کار درستی نیست. به خاطر همین ائمه معصومین^(ع) گفته‌اند به مأثور دعا کنید. مثلاً فراز آخر دعای کمیل. «قَوِّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي»، بعد از هر نمازی بخوانیم چه دعاها عالی وجود دارد. هر چه از حوائج دنیا و آخرت بخواهیم، در آن هست. حالا جالب است. دعای کمیل می‌خوانیم، همه‌اش دعاست، وقتی تمام می‌شود می‌گوییم چند تا دعا کنیم!! خدایا قرضهای ما را ادا کن. رفتیم یک جایی به ما گفتند دعای کمیل بخوان. گفتیم: چشم. وقتی تمام شد گفتند حالا چند تا دعا کن. گفتیم: پس تا حالا داشتیم چکار می‌کردیم؟! این چه رسمی است که دو ساعت دعا می‌خوانیم دوباره وقت مردم را می‌گیریم و آخرش هم دعا می‌کنیم. مثل این است که ما به این دعاها اعتماد نداشتیم. وقت مردم را نگیرید. همه دعای کمیل را در ۳۰ دقیقه بخوانید و دیگر این همه شعر مثنوی و گریز و... لازم نیست بخوانید. اجازه دهید مردم حال دعا داشته باشند. آخر کار هم با یک دعای فرج و صلوات تمامش کنید. دوباره یک ربع از نو، می‌نشیند دعای فارسی می‌خواند!! اینها رسم‌هایی است که باید در آن تجدیدنظر شود. باید سلیق شخصی را در دعا کنار بگذاریم.

و صَلَّى اللهُ عَلٰی سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

دعا در قرآن و روایات

جایگاه دعا و ضرورت آن:

« - بدون دعا انسان نزد خدا مهم نیست.

« - دعا مرز بین شقاوت و سعادت. «...»

« - امر به دعا: تضمین استجابت - تقابل دعا و استکبار در آیه

« - دعا از تلاوت قرآن افضل است (روایت) ← دلیل: «

در دعا از کمترین شروع می‌شود:

«...»

«...»

«

«...»

«...»

حکمت این دعوت: در استغفار دعوت از برترین شروع می‌شود

« - دعوت به استغفار از پیامبر

«...» (غافر ۵۵) «...» «...» «...»

(نصر)

حکمت: تا کسی نگوید برای چه گناهی استغفار کنم.

تضمین اجابت: ادعونی استجب لکم

- دعا مرز بین شقاوت و سعادت و لم اکن بدعائک ← تضمین نمود جواب الهی برای دعا

التماس دعا